

چین در اقیانوس اطلس

جورج فریدمن
استراتژیست

از منظر نظامی گزارش‌های خبری درباره تبادلات چین و برزیل قابل توجه است. به‌طور کلی، برزیل علاقه زیادی به چین ندارد به جز اینکه از این طریق می‌تواند به برخی منابع خیلی سریع دست یافته و ایالات متحده آمریکا را تحریک کند. بنابراین این واقعیت که چین برای اولین بار یک یگان نیروی دریایی ارتش آزادیبخش خلق را برای شرکت در تمرین‌های نظامی مشترک به برزیل می‌فرستد جای بحث دارد. این تمرین‌های چندجانبه که به نام فورموسا ۲۰۲۴ شناخته می‌شود، طی چند هفته آینده انجام خواهد شد. تاکنون، مشخص نیست که آیا دارایی‌های ایالات متحده در کنار چینی‌ها مشارکت خواهند داشت یا خیر. چین و برزیل از قرن نوزدهم با یکدیگر رابطه داشته‌اند. به جز یک وقفه کوتاه در روابط پس از کمونیستی شدن چین، روابط دو کشور در دهه ۱۹۷۰ دوباره برقرار شد. از آن زمان، تجارت قوی بین این دو کشور وجود داشته است زیرا برزیل به شدت علاقه‌مند بود که جایگزینی برای سوویا و غلات وارداتی از آمریکا پیدا کند. این نیاز برزیل به چین درست‌زمانی که جنگ تجاری چین و آمریکا در دولت ترامپ شروع شد، فضایی برای نفس کشیدن به‌پن‌ک داد. چین با صادرات ۱۰۵ میلیارد دلار کالا به برزیل در سال ۲۰۲۳ به بزرگترین شریک تجاری برزیل تبدیل شده است. اخیراً، برزیل تنها کشوری بود که از تلاش‌های چین برای ایجاد زیرساخت اینترنت ۵G در نیمکره غربی حمایت کرد. اما دعوت برزیل از چین برای شرکت در مانورهای نظامی گویای وضعیت بهبودیافته روابط دو کشور و اینکه مشارکت بین دو کشور فراتر از بخش‌های اقتصادی، در حال رشد است. در مرکز این موضوع البته آمریکا قرار دارد. ایالات متحده و چین برای مدتی در منطقه وسیع‌تر آسیا-اقیانوسیه با یکدیگر مخالفت‌های نظامی بسیار مسالمت‌آمیزی داشتند. مانور فورموسا ۲۰۲۴، به خودی خود به این معنا نیست که چین به زودی در حیط خلوت ایالات متحده فعالیت خواهد کرد، همانطور که آمریکا در چین فعالیت می‌کند. چین نیز دعوت برزیل را پذیرفته است. این را می‌توان به عنوان یک تغییر سیاست اساسی برای کشوری تفسیر کرد که عمدتاً از اقیانوس اطلس دور بوده است و یا به احتمال زیاد، سیگنالی از سوی پکن برای واشنگتن برای گام برداشتن در اقیانوس آرام است. البته چین مایل است که ایالات متحده را تحت فشار قرار دهد تا دارایی‌های نظامی خود را در اقیانوس آرام از دریای چین جنوبی دور کند، اما مشکل اینجاست که با انجام این کار نیروهای خود را نیز منحرف و متفرق می‌کند. علاوه بر این، اندازه استقرار نیروهای چینی آنقدر بزرگ نیست که ایالات متحده را وادار کند در استراتژی دریایی خود تجدیدنظر کند. دارایی‌های نظامی چینی‌ها حتی برای تهدید ضعیف‌ترین دولت‌های آمریکا لاتین نیز کافی نیست. در حالی که این استقرار نیرو به لحاظ تئوریک می‌تواند مقدمه‌ای برای تلاش‌های بلندمدت در آینده باشد، اما به یاد داشته باشید که چین به هیچ وجه در موقعیتی نیست که بتواند ایالات متحده را در برابر تهدید کند یا در نیمکره غربی به جنگ زمینی بپردازد. از این نظر، فورموسا ۲۰۲۴ به جای یک حرکت استراتژیک، احتمالاً یک فرصت آموزشی برای چین یا فرصتی برای بهبود تجارت دوجانبه با برزیل است. بیشترین چیزی که چین به دست می‌آورد این است که کمی ایالات متحده را نگران می‌کند. تا زمانی که چین بیش از حد ایالات متحده را نگران نکند، مشکلی نیست. امکان تنش ناشی از این تمرین‌های ظاهراً جزئی را نمی‌توان نادیده گرفت. برزیل به اندازه کافی مشکلات خود را با ایالات متحده داشته است و ایالات متحده و چین مشکلات بیشتری دارند. بنابراین برخی ممکن است بر این باور باشند که یک همسویی خطرناک در حال ظهور است. اما اینطور نیست. پس بزرگترین خطر این است که تمرین‌ها می‌توانند خطرناک تلقی شوند و همه شرکت‌کنندگان ممکن است به این نتیجه برسند که این تمرین‌ها خطرناک هستند. آنها احتمالاً این کار را نخواهند کرد، اما در ژئوپلیتیک کلمه «احتمالاً» یک اصطلاح خطرناک است.

چارلز کوپچان
استاد روابط بین‌الملل در
دانشگاه جورج تاون

مترجم: علی اسدی، پژوهشگر دکتری روابط بین‌الملل / جریان اصلی تشکیلاتی سیاست خارجی ایالات متحده، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور سابق آمریکا را به‌عنوان یک نوازناطلب خطرناک، کاملاً دور از آرمان‌ها و منافع آمریکایی می‌بیند. انترناسیونالیست‌ها در داخل و خارج، از انتخاب مجدد ترامپ در نوامبر می‌ترسند که وی (ممکن است) نظم لیبرالی که ایالات متحده و متحدانش از زمان جنگ جهانی دوم ساخته و از آن دفاع کرده‌اند را از بین ببرد. چنین ترس‌هایی موجه است. ترامپ ممکن است به دنبال حذف حداقل برخی از عناصر اصلی نظم لیبرال به رهبری ایالات متحده باشد اما به تصویر کشیدن رویکرد «اول آمریکا» وی، به‌عنوان یک انحراف، به معنای درک ناصحیح ریشه‌های عمیق تاریخی و ایدئولوژیکی و همچنین جذابیت سیاسی قابل توجه آن است. دولت ترامپ پاسخی به جهان در حال تغییر است.

هیچ‌یک از اینها به معنای انکار این معنا نیست که بازگشت ترامپ به قدرت می‌تواند فاجعه‌بار باشد. در داخل، وی ممکن است دموکراسی آمریکا را به خطر بیندازد. در خارج از کشور نیز، انتخاب مجدد ترامپ، جهان را در معرض خطر قرار می‌دهد. متحدان ایالات متحده بایستی با این واقعیت روبه‌رو شوند که ضامن امنیتی آنها - قدرت برتر جهان - تحت تأثیر ناآرامی سیاسی غیرقابل حل قرار گرفته است. آنها چاره‌ای جز زیر سوال بردن قابلیت اتکالی بلندمدت به واشنگتن و انجام برنامه‌های دیگر ندارند. در همین حال، خودکامه‌ها جسورتر می‌شوند و دموکراسی در همه جا تضعیف می‌شود. با این حال، بهترین راه برای اجتناب از این نتیجه بسیار غیر جذاب، آن است که از شعار «اول آمریکا» ترامپ عقب‌نمانیم یا آن را صرفاً کار یک کنشگر ناآگاه ببینیم. در عوض، راه پیش‌رو، مستلزم رمزگشایی آن جنبش، ادراک جذابیت سیاسی قابل توجه و «از آن خود کردن» عناصر ارزشمند آن است. اگر دموکرات‌ها می‌خواهند ترامپ و برنامه‌های نوازناطلبانه‌اش را شکست دهند، بایستی عناصر اصلی برنامه «اول آمریکا» او را گلچین و به سمت یک خط مشی متواضع‌تر، خوش‌بین‌دار و عمل‌گرایانه‌تر حرکت کنند.

از سال ۱۷۸۹ تا ۱۹۴۱ (به استثنای مقطع کوتاهی در طول جنگ اسپانیا و آمریکا و جنگ جهانی اول)، ایالات متحده یک استراتژی بزرگ انزوگرایانه را پذیرفت که انگیزه‌های اساسی ترامپ، شباهت زیادی به آن دارد. رئیس‌جمهور جورج واشنگتن در سخنرانی خداحافظی خود در سال ۱۷۹۶ خواستار «کمترین ارتباط سیاسی ممکن» با کشورهای خارجی شد و اعلام کرد: «این سیاست واقعی ماست که از اتحاد دائمی با هر بخش از جهان خارج دوری کنیم.» انزواطلبی تا قرن بیستم به خوبی دوام آورد، البته، تا حدودی، به این دلیل که رگه‌های ایدئولوژیک متعدد جذابیت سیاسی‌اش را گسترش داد. انزواطلبی چیزی را برای همه عرضه می‌کرد. برای واقع‌گرایان، به‌درستی، نشان‌دهنده تحکیم انفعال جغرافیایی و راهبردی؛ برای آرمان‌گرایان، به معنای طفره رفتن از سیاست حاد و امکان سرمایه‌گذاری در رفاة اقتصادی کشور به جای ابراز جنگ؛ برای ملی‌گرایان محافظه‌کار، دفاع از حاکمیت و تقویت اعمال یکجانبه قدرت ایالات متحده به انزواطلبی؛ برای لیبرال‌ها، وسیله‌ای برای تضمین دولت کوچک و آزادی داخلی؛ برای گروه‌های ضد مهاجر، انزوگرایان به معنای حفظ همگنی اجتماعی از طریق دور نگه داشتن جهان غیرسفیدپوست و برای افراد مندان، گسترش حمایت‌گرایی و جلوگیری از واردات بود. از ترس اینکه جاه‌طلبی‌های توسعه‌طلبانه آلمان نازی و ژاپن، ایالات متحده را درگیر رقابت قدرت‌های بزرگ کند، اردوگاه انزواطلبی در سپتامبر ۱۹۴۰ کمیته «اول آمریکا» را ایجاد کرد که تمامی تلاش‌اش را برای دور نگه داشتن از جنگ جهانی دوم کرد. اما حمله ژاپن به پرل هاربر در سال ۱۹۴۱، اجماع انزواطلبی را متزلزل کرد. ورود ایالات متحده به جنگ جهانی دوم نقطه عطف تاریخی را رقم زد و راه را برای آغوش ملت از یک انترناسیونالیسم گسترده باز کرد. اندکی پس از آن، شروع جنگ سرد تمایل واشنگتن برای تعامل جهانی را تسریع کرد. در اوایل دهه ۱۹۵۰، این انترناسیونالیسم لیبرال و نه انزواطلبی بود که سیاست ایالات متحده را تسخیر کرد. فرافکنی قدرت آمریکا و ایجاد دفاع از یک نظم باز و چندجانبه در میان دموکراسی‌های همفکر، به‌سود همه طیف‌های سیاسی بود. نتیجه یک قرارداد میان‌رو و دوحزبی در پشت انترناسیونالیسم لیبرال که برای مدت طولانی به‌عنوان پایه سیاسی Pax Americana عمل می‌کرد.

با این حال، امروز آن اجماع انترناسیونالیستی از هم پاشیده شده است؛ درست مانند اجماع انزواطلبانه در سال ۱۹۴۱. اهداف واشنگتن در خارج از کشور دیگر با ابراز داخلی‌اش در تعادل نیست. صنعتی‌زدایی و تپه شدن از طبقه متوسط، هجوم مهاجران و تغییرات سریع در ساختار جمعیتی کشور قبلاً استراتژی کلان ایالات متحده را شکل داده بود اما ترامپ وارد شد و در سخنرانی افتتاحیه خود در سال ۲۰۱۷ گفت: «مردان و زنان فراموش شده کشور ما دیگر فراموش نخواهند شد.» از این لحظه به بعد، اول، آمریکا خواهد بود. هر تصمیمی در مورد تجارت، مالیات، مهاجرت و امور خارجی به نفع کارگران و خانواده‌های آمریکایی خواهد بود. ترامپ به جای مقاومت در برابر خواست عمومی جهت چرخش داخلی، آن را تقویت کرد و قول داد که دولت ایالات متحده را از بار خارجی‌اش رها و توجه و منابع خود را بر جبهه داخلی متمرکز کند. این وعده، حمایت میلیون‌ها آمریکایی را به دست آورد که احساس می‌کردند - و هنوز هم احساس می‌کنند - از انترناسیونالیسم لیبرال عقب مانده‌اند. ترامپ از وعده انتخاباتی‌اش برای بازگرداندن آمریکایی‌های شاغل کوتاهی کرد اما هنوز سیاست نوازگرایان وی جذابیت عمومی قابل توجهی

FOREIGN AFFAIRS

پس از تلاش نادرست جنبش «اول آمریکا» برای دور نگه داشتن ایالات متحده از جنگ جهانی دوم، «انزوگرایان» به «جنگ جهانی دوم، «انزوگرایان» به «واژه سابق کنگره، ران پل و امنیت طبیعی که قبلاً داشت، بر خوددار شود. با این حال، تصور اولیه از انزوگرایان نه تنها بر مزایای جدایی جغرافیایی، بلکه همچنین بر عدم درهم‌تنیدگی مبتنی بود. اگر دونالد ترامپ نتواند به تعهد ناتو به دفاع دسته‌جمعی احترام بگذارد، (این امر) سابقه قبلی داشته است. در سال ۱۷۹۳، جورج واشنگتن به‌طور یکجانبه به اتحادی که ایالات متحده با فرانسه در سال ۱۷۷۸ برای جلب کمک فرانسه در طول انقلاب منعقد کرده بود، وفا نکرد. دلیل اصلی این «خیانت شرم‌آور»، همانطور که جیمز مدیسون، نماینده ویرجینیا عنوان کرد، این بود که واشنگتن آن را مغایر با منافع ملی دانست که کشورش به جنگ دیگری با بریتانیا کشیده شود. ایالات متحده برای بیش از ۱۵۰ سال اتحاد نظامی دیگری نیز منعقد نکرد.

دارد. این کشور اکنون بر سر نقش خود در جهان کشمکش دارد. اگر دموکرات‌ها می‌خواهند جنبش «اول آمریکا» را شکست دهند، باید آن را بهتر ادراک کنند و سپس با اخذ جذاب‌ترین مؤلفه‌های آن، صدای ترامپ را از آن خود کنند.

عدم درهم‌تنیدگی، آن زمان و اکنون

پس از تلاش نادرست جنبش «اول آمریکا» برای دور نگه داشتن ایالات متحده از جنگ جهانی دوم، «انزوگرایان» به واژه ناپسندی تبدیل شد. از آن زمان، انترناسیونالیست‌ها این اصطلاح را در خصوص افرادی مانند پاتریک بوکانان، عضو جمهوری خواه سابق کنگره، ران پل و اکنون ترامپ به کار می‌برند که ساده‌لوحانه در مورد مطلوبیت و قابلیت انفعال استراتژیک توهم می‌زنند. انترناسیونالیست‌ها، معتقدند حتی اگر انزواطلبی در دوره‌های پیشین معنا داشت - زمانی که اقیانوس‌های گسترده در شرق و غرب امنیت طبیعی ایالات متحده را تأمین می‌کردند - در جهان امروز با توجه به پیشرفت‌های متعدد - از جمله موشک‌های بالستیک، وابستگی متقابل اقتصادی، ارتباط فضای سایبری و تغییرات آب و هوا - دیگر انفعال استراتژیک گزینه‌های قابل قبولی نیستند.

این نقد انزواطلبی صحیح است؛ ایالات متحده، دیگر، هرگز نمی‌تواند از امنیت طبیعی که قبلاً داشت، بر خوددار شود. با این حال، تصور اولیه از انزوگرایان نه تنها بر مزایای جدایی جغرافیایی، بلکه همچنین بر عدم درهم‌تنیدگی مبتنی بود. اگر دونالد ترامپ نتواند به تعهد ناتو به دفاع دسته‌جمعی احترام بگذارد، (این امر) سابقه قبلی داشته است. در سال ۱۷۹۳، جورج واشنگتن به‌طور یکجانبه به اتحادی که ایالات متحده با فرانسه در سال ۱۷۷۸ برای جلب کمک فرانسه در طول انقلاب منعقد کرده بود، وفا نکرد. دلیل اصلی این «خیانت شرم‌آور»، همانطور که جیمز مدیسون، نماینده ویرجینیا عنوان کرد، این بود که واشنگتن آن را مغایر با منافع ملی دانست که کشورش به جنگ دیگری با بریتانیا کشیده شود. ایالات متحده برای بیش از ۱۵۰ سال اتحاد نظامی دیگری نیز منعقد نکرد.

بدبینی ترامپ نسبت به ملت‌سازی و ترویج دموکراسی

به همین ترتیب، انزوگرایان ترامپ بیشتر با انگیزه یکجانبه‌گرایی است تا جست‌وجوی جری بی طرفی استراتژیک. ترامپ با تأکید بر اینکه ما هرگز آمریکا را وارد هیچ توافق نمی‌کنیم که توانایی‌مان را برای کنترل امور کاهش دهد، به مجمع عمومی سازمان ملل متحد اطلاع داده است که «ما هرگز حاکمیت آمریکا را به یک بوروکراسی جهانی غیرمنتخب و غیر پاسخگو تسلیم نخواهیم کرد.» برای ترامپ، اتحادها آمریکا را محدود می‌کنند؛ به‌ویژه زمانی که متحدان سهم

نگاه
تحلیلی

ریشه‌های عمیق

دموکرات‌ها به دستورکار «اول

عادلانه خود را از هزینه دفاعی تقبل نمی‌کنند. یکجانبه‌گرایی ترامپ، خودی را شکست می‌دهد و متحدانی را که ایالات متحده برای دفاع از منافع مشترک و اقدام دسته‌جمعی به آنها نیاز دارد، از خود دور می‌کند. اما موضع محتاطانه وی در قبال برخی مسائل مزمن، کمک کرد. ترامپ، روند خاتمه دادن به جنگ فاجعه‌بار واشنگتن در افغانستان را آغاز کرد. بنا بر گزارش‌ها، او عقلانیت اعطای عضویت اوکراین در ناتو را - با دلایل درستی - زیر سوال برده است. اعلامیه ناتو مبنی بر تعهد «غیرقابل بازگشت» به عضویت اوکراین، که ناتو را ملزم به دفاع از کشور در صورت حمله می‌کند، اساساً با عدم تمایل کنونی این ائتلاف به جنگ در دفاع از اوکراین در تضاد است. جی‌وی‌انس، معاون ترامپ، در مخالفت با کمک بیشتر ایالات متحده به اوکراین اشتباه می‌کند، اما در برخی موارد حق با اوست. او در مقاله‌ای برای نیویورک‌تایمز در ماه آوریل به درستی اشاره کرد: «دولت بایدن هیچ برنامه قابل قبولی برای پیروزی اوکراینی‌ها در این جنگ ندارد. هر چه آمریکایی‌ها زودتر با این حقیقت روبه‌رو شوند، زودتر می‌توانیم این آشفتگی را برطرف کنیم.» مردم آمریکا سزاوار یک بحث دقیق و واقع‌بینانه در مورد ماهیت و بر جسته بودن منافع ایالات متحده در اوکراین هستند. رای دهندگان آمریکایی نیز شایسته گفتن حقیقت هستند: بعید است که اوکراین در بیرون راندن نیروهای روسیه از قلمرواش موفق شود، حتی با تداوم حمایت قدرتمند غرب. آمادگی ترامپ برای دستیابی به یک راه‌حل از طریق مذاکره، تسلیم شدن نیست؛ این یک عمل‌گرایی است.

جهان همانطور که هست

بدبینی ترامپ نسبت به ملت‌سازی و ترویج دموکراسی در خارج از کشور نیز با موضع انزواطلبانه آمریکای اولیه طنین انداز می‌شود. مطمئناً، آمریکایی‌ها از بدو تأسیس بر این باور بودند که در حال آغاز آزمون منحصربه‌فرد در ایجاد حکومت جمهوری هستند؛ آزمونی که در نهایت قرار بود با بقیه جهان به اشتراک بگذارند. با این حال، بنیان‌گذاران و جانشینان آنها نسبت به توانایی ایالات متحده برای مهندسی تغییر سیاسی در خارج از کشور تردید داشتند بنابراین فهمیدند که باید دموکراسی را در چه اول به عنوان نمونه گسترش دهند. همانطور که جان کوئینسی آدامز، وزیر امور خارجه وقت آمریکا در سال ۱۸۲۱ بیان کرد، ایالات متحده «در جست‌وجوی هیولاهای ناپسندی به خارج نمی‌رود.» همچنین، زمانی که رئیس‌جمهور جیمز مونرو در سال ۱۸۲۳ به قدرت‌های بزرگ اروپا درباره هرگونه «استعمار آینده» در نیمکره غربی هشدار داد، ترجیحات سیاسی اروپا را پذیرفت و تأکید کرد که این سیاست ایالات متحده بود که در مسائل و نگرانی‌های داخلی هیچ‌یک از قدرت‌ها

